

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال دوازدهم - سال تحصیلی ۹۴-۹۵

جلسه ۱۱ - دوشنبه ۱۳/۷/۹۴

نقد کلام برخی در تأیید اشکال محقق نائینی رحمته الله علیه بر استصحاب فرد مردّد

برخی خواسته‌اند ولو فی الجمله، کمکی نسبت به بیان مرحوم نائینی داشته باشند و گفته‌اند^۱ در مثل فرد مردّد، هنگام شک در بقاء نمی‌توان به شیئی اشاره کرد و گفت این شیء قبلاً ثابت بود و اکنون مشکوک البقاء است؛ زیرا اگر حادث، فرد قصیر باشد الآن معدوم است در حالی که در استصحاب، صحت اشاره به متیقن لازم است.

اما باید گفت این سخن نیز مشکلی را حل نمی‌کند؛ زیرا در استصحاب لازم نیست مشاراً الیه در خارج موجود باشد، بلکه در جزئی معین هم نمی‌توانیم اشاره کنیم.

۱. منتقى الأصول، ج ۶، ص ۱۶۲:

و الصحيح هو ما أفاده النائینی (قدس سره)، و توضیح ذلك: انه لا إشكال فی ان الشخص بعد الوضوء يتحقق لديه شك فی بقاء حدثه، و هذا أمر بدیهی لا يقبل الإنكار، إلّا ان هذا الشك لا یجدي فی جریان الأصل و ذلك لأنه یلزم ان یكون الشك متعلقاً بما تعلق به اليقین. و ليس الأمر هاهنا كذلك، و ذلك لأن اليقین قد تعلق بالموجود الشخصی الذي یشار إليه علی واقعه سواء كان حدثاً أصغر أم حدثاً أكبر، و لا شك - بعد الوضوء بذلك الموجود الشخصی المبهم بحيث یمكن الإشارة إليه و یقال انه مشکوک، لأنه علی أحد تقديريه قد زال قطعاً، فلا شك فيه علی واقعه و علی ما هو عليه.

و بالجملة: ما كان متعلقاً لليقین و هو الموجود المبهم علی ما هو عليه ليس متعلقاً للشك و ليس هو مشکوک بهذه الصفة، فلا أستطيع ان أشیر إليه و أقول أنه مشکوک.

و اما الشك الفعلي الذي اعترفنا ببداهة وجوده، فهو متعلق - بعد التحليل - بوجود الفرد الطویل فی هذا الآن الثانی لاحتمال حدوثه فی الآن الأول، فان الملازمة بین الحدوث و البقاء فيه توجب التلازم بین احتمال حدوثه و احتمال بقائه فعلاً و علی تقدير الحدوث، لأنه علی تقدير الحدوث متیقن البقاء.

و لكن هذا الشك لا یمنع فی جریان الاستصحاب، لأنه فاقد لليقین بالحدوث، فما يتعلق اليقین بحدوثه لا شك فی بقائه. و ما یشك فی بقائه لا یقین بحدوثه. فتدبر.

مثلاً کَرّی در سابق بوده است، شک می‌کنیم هنوز آن کَرّ باقی است یا خیر؟ وقتی شک وجود دارد چگونه می‌توان اشاره‌ی حسّیه کرد؟! لعلّ از بنیاد نابود شده است، در حالی که هیچ شکی در جریان استصحاب در آنجا نیست. پس معلوم می‌شود اشاره‌ی حسّیه لازم نیست بلکه همان وحدت قضیه‌ی متیقنه و مشکوکه کافی است؛ به این معنا که اگر آن مشاراً الیه باقی باشد، همان شیء سابق است و همین مقدار در جریان استصحاب کافی است.

اشکال محقق اصفهانی رحمته الله بر جریان استصحاب در فرد مردّد

ایشان فرموده است^۱ در استصحاب فرد مردّد، یقین به حدوثی که در استصحاب رکن است، موجود نیست؛ زیرا علم اجمالی به جامع بین فردین تعلق می‌گیرد بدون اینکه سرایت به خارج کند و در حقیقت، علم به تحقق فرد مردّد یعنی علم به تحقق جامع و شک در تحقق هر یک از دو فرد، و چون یقین به تحقق فرد در سابق نداریم، استصحاب جاری نیست.

نقد و بررسی اشکال محقق اصفهانی رحمته الله

با توضیحاتی که در رابطه با فرد مردّد بیان شد، روشن می‌شود که علم به فرد مردّد، غیر از علم به جامع

۱. نهاية الدراية في شرح الكفاية (ط - قديم)، ج ۳، ص ۱۶۴:

«تحقیق حول استصحاب الفرد المرّد»

قوله: و إن كان الشك فيه من جهة تردد الخاصّ ... إلخ.

ينبغي التكلّم أولاً في صحة استصحاب الفرد المرّد كما عن بعض الأجلة في حاشيته على كتاب البيع للشيخ الأعظم - قده - قائلاً: بان تردده بحسب علمنا لا يضر بتيقن وجوده سابقاً، و المفروض أنّ أثر القدر المشترك أثر لكل من الفردين، فيمكن ترتيب ذلك الأثر باستصحاب الشخص الواقعي المعلوم سابقاً، كما في القسم الأول الذي حكم المصنف - قده - باستصحاب كل من الكلّي و فرده انتهى ملخصاً.

و فيه إن أريد تيقن وجود الفرد المرّد، مع قطع النظر عن خصوصيته المفردة له، فهو تيقن الكلّي دون الفرد، إذ المفروض إضافة الوجود المتيقن إلى الموجود به، مع قطع النظر عن الخصوصية المفردة، فلا يبقى الا الطبيعي المضاف إليه الوجود.

و إن أريد تيقن الخصوصية المفردة، التي هي مرددة بين خصوصيتين، - فقد مرّ مراراً - أنّ طرف العلم معين لا مردد. و أنّ أحدهما - المصدق - لا ثبوت له، لا ماهية، و لا وجوداً، فيستحيل تعين العلم الجزئي بما لا ثبوت له، و العلم المطلق لا يوجد، بل يوجد متشخصات بمعلقه.

بل المتيقن هو الوجود المضاف إلى الطبيعي الذي لا علم بخصوصيته، مع العلم بأن ما عدا الخصوصيتين ليس مخصصاً له، فالجامع الذي لا يخرج عن الفردين هو المعلوم و قد مرّ توضيحه مراراً.

و منه تعرف أنّ الإشارة إلى الموجود الشخصي - المبهم عندنا المعين واقعاً - لا يجعل الفرد بما هو معلوماً، إذ الشخص الذي هو بعين حقيقة الوجود - لأنه المتشخص بذاته المشخص لغيره - غير مفيد، لأن المستصحب - على أي حال - هو الوجود المضاد. اما إلى الماهية الشخصية، أو الماهية الكلية.

و شک در هر یک از دو فرد است. در علم به جامع مثلاً می‌دانیم حیوانی محقق شد، احتمال دارد این حیوان در ضمن بقر باشد و احتمال دارد در ضمن غنم باشد و موضوع حکم و موضوع دارای اثر، جامع است و نگاه ما نیز به جامع است. اما در فرد مردّد، ما نگاه به جامع نداریم بلکه فرد را بما له من التشخص و التمیّز و التعیّن مدّ نظر داریم و می‌دانیم آن فرد با آن مشخصات واقعیه‌اش موجود شده است، إلا اینکه ما نمی‌توانیم همه‌ی مشخصاتش را علی التفصیل بدانیم، ولی معلوم ما غیر قابل صدق بر کثیرین است.

فرض کنید کسی از دور به سمت شما می‌آید و دید شما هم خوب است، در این حالت می‌فهمید یک شخص که یا «زید» یا «عمرو» است به سمت شما می‌آید و احتمال انطباق بر کثیرین نیست؛ یک فرد است، مشخص است و غیر قابل صدق بر کثیرین است ولی چون فاصله‌ی او از شما زیاد است نمی‌دانید زید است یا عمرو. در این حالت نمی‌توانید بگویید ما علم به جامع داریم و فرد مشکوک است؛ زیرا اصلاً جامعی را اینجا در نظر ندارید؛ آنچه که مورد نظر است، فرد است و می‌دانید فردی محقق شده است، ولی نمی‌دانید آن جزئی که غیر قابل انطباق بر کثیرین است زید است یا عمرو.

بنابراین هیچ مشکلی وجود ندارد تا گفته شود یقین به تحقق فرد، محقق شده است و بسیار متفاوت است با جایی که فقط جامع را در نظر داریم و می‌گوییم جامع محقق شده است. پس بیان و اشکال محقق اصفهانی رحمته الله در جهت ابطال تمسک به استصحاب فرد مردّد هم ناتمام است.

فرمایش محقق عراقی رحمته الله در اشکال به استصحاب فرد مردّد

بیان سوم که مفصل‌ترین بیان است و قاعدتاً با نظر به برخی کلمات گذشته است، فرمایش محقق عراقی رحمته الله است. ایشان بیان مبسوطی در ردّ استصحاب فرد مردّد ذکر کرده است.

حاصل بیان مرحوم عراقی^۱ چنین است که:

۱. نهاية الأفكار، ج ۴، ص ۱۱۴:

و لتقدم الكلام في الاستصحاب الشخصي (فنقول):

اما إذا كان المستصحب شخصاً معيناً فلا إشكال في صحة استصحابه لتمامية أركانه جميعاً من اليقين السابق و الشك اللاحق (و اما) إذا كان شخصاً مردداً بين الشخصين كأحد الفردين أو الإناءين في مثال العلم الإجمالي بوجود أحدهما أو نجاسته (فتارة) يكون الشك في بقاء المعلوم بالإجمال من جهة ارتفاع أحد الفردين أو خروجه عن الابتلاء (و أخرى) من غير تلك الجهة (فان كان) الشك في البقاء من جهة ارتفاع أحد فردى التردد، فلا يجرى فيه الاستصحاب (لا لتوهم) عدم اجتماع أركانه فيه من اليقين بالوجود و الشك في البقاء (بل لعدم) تعلق اليقين و الشك بموضوع ذى أثر شرعى (لأنه) يعتبر في صحة التبعيد بالشيء تعلق اليقين و الشك به بالعنوان الذى يكون بذلك العنوان موضوعاً للأثر الشرعى، و إلا فلا يكفى تعلق الشك بغيره من العناوين التى لم يكن كذلك (و الأثر الشرعى) فى أمثال المقام انما هو لمصداق الفرد بماله من

در مورد فرد مردّد، یا اصلاً یقین و شکی نداریم و در نتیجه استصحاب معنا ندارد، یا اگر یقین و شک داریم، اثر شرعی نداریم تا استصحاب را جاری کنیم.

بنابراین یکی از دو محذور به صورت مانعة الخلو موجود است؛ یا یقین و شک وجود دارد اما اثر شرعی نیست پس استصحاب جاری نیست، یا اثر هست اما یقین و شک وجود ندارد.

توضیح بیشتر

همان‌گونه که بارها بیان شده است، استصحاب باید در جایی اعتبار شود که اثر شرعی وجود داشته باشد و از آنجا که در امثال مقام، اثر شرعی مربوط به مصادیق با عناوین تفصیلیه است، لامحاله عنوان «فرد مردّد» یا آنچه که این معنا را افاده می‌کند مانند «مأمور به علی الاجمال»، «موضوع حکم شرعی علی الاجمال» و سایر عناوین گنگ و مبهم، موضوع احکام شرعی نیستند، در نتیجه نمی‌توانند مورد استصحاب قرار گیرند. استصحاب روی مصادیق با عناوین تفصیلیه جاری می‌شود؛ زیرا آثار، مربوط به عناوین تفصیلیه است.

مثلاً نماز ظهر، موضوع وجوب است یا نماز عصر موضوع وجوب است؛ نه احد الفردین المرّدین مثلاً، این‌گونه عناوین دارای اثر نیست.

پس آنچه معلوم است، عنوان اجمالی است یعنی الفرد المرّد، (مأمور به علی الاجمال) و شک نیز مربوط به همین عنوان است. در این حالت هر چند شک لاحق و یقین سابق وجود دارد، اما استصحاب نمی‌تواند جاری شود؛ زیرا مستصحاب دارای اثر شرعی نیست؛ به دلیل اینکه آثار شرعی بر عناوین تفصیلیه مترتب است نه بر عناوین اجمالیه نظیر فرد مردّد.

از سوی دیگر اگر بخواهیم با عناوین تفصیلیه استصحاب را جاری نماییم، نه یقین سابق وجود دارد و نه شک لاحق؛ یقین سابق نداریم زیرا یقین به حدوث هیچ یک از دو فرد نداریم. مثلاً نه یقین به حدوث خصوص وجوب صلات ظهر داریم و نه یقین به حدوث خصوص وجوب صلات عصر، یا نه یقین به

العنوان التفصیلی، كصلاة الظهر و الجمعة، و القصر و التمام، و نجاسة هذا الإناء و ذاك الآخر بواقعه و عنوانه التفصیلی، و مثله مما اختل فيه أحد أركانها و هو الشك في البقاء، لكونه بين ما هو مقطوع البقاء و بين ما هو مقطوع الارتفاع، بل و يختل فيه كلا ركنيه جميعا (و اما العنوان) الإجمالي العرضي، كعنوان أحد الفردين أو الفرد المرّد، أو ما هو موضوع الأثر و نحوها من العناوين العرضية الإجمالية، فهي و ان كانت متعلقة لليقين و الشك، و لكنها بأسرها خارجة عن موضوع الأثر (إذ لم يترتب) أثر شرعي في الأدلة على شيء من هذه العناوين العرضية، فلا يجرى الاستصحاب حينئذ لا في الأدلة على شيء من هذه العناوين العرضية، فلا يجرى الاستصحاب حينئذ لا في العنوان الإجمالي، و لا في العناوين التفصيلية، لانتفاء الأثر الشرعي في الأول، و انتفاء الشك في البقاء في الثاني.

خروج بول داریم نه یقین به خروج منی، پس هیچ‌کدام حالت سابقه‌ی متیقنه بعنوانه التفصیلی ندارد.

شک در بقاء هم نداریم به دلیل اینکه بعد از وضو اگر آنچه خارج شده بول بوده باشد، قطعاً حدث ناشی از آن زائل شده است و اگر منی بوده باشد، حدث ناشی از آن قطعاً باقی است. پس امر بین دو قطع است؛ یا قطعاً زائل شده است و یا قطعاً موجود است، پس شک در بقاء هم نداریم.

به قول محقق عراقی رحمته الله یختلّ فیهِ کِلا رُکنیه؛ در عناوین تفصیلیه که موضوع اثر است، هر دو رکن استصحاب یعنی یقین سابق و شک لاحق مختل است.

پس آن چیزی که یقین سابق و شک لاحق دارد، دارای اثر نیست؛ چون عنوان، اجمالی است در حالی که آثار مربوط به عناوین تفصیلیه است. و آنچه که اثر دارد، یقین سابق و شک لاحق را ندارد؛ زیرا اگر حادث فرد قصیر بوده، قطعاً مرتفع شده است و اگر فرد طویل بوده قطعاً باقی است، پس چه چیزی را استصحاب کنیم؟!

در ادامه مرحوم عراقی در تثبیت کلام فوق سخن مهمی را مطرح می‌کند^۱ که بسیار دارای اثر است و آن، عدم جریان استصحاب در شبهات مفهومیه است.

ایشان می‌فرماید اگر مفهومی مجمل و مردّد بین متباینین بود یا مجمل و مردّد بین اقل و اکثر بود، همین بیانی که نسبت به عدم جریان استصحاب در فرد مردّد در ما نحن فیهِ ذکر شد در آنجا هم جاری است؛ یعنی اگر منشأ شک، اجمال مفهوم باشد اعم از اینکه تردید بین متباینین باشد یا بین اقل و اکثر، استصحاب جاری نمی‌شود.

تردید بین متباینین مانند اینکه دلیلی بیان کند «مادامی که زید زنده است نماز شکر بخوان»، ولی مکلف نمی‌داند مقصود از زید، «زید بن عمرو» است یا «زید بن خالد»، ولی چون می‌داند زنده است و مادامی که علم به زنده بودن دارد نمازش را می‌خواند. فرض کنید خبری به او می‌رسد که زید بن خالد فوت کرده

۱. همان، ص ۱۱۵:

(و بهذه) الجهة منعنا عن جریان الاستصحاب فی المفاهیم المجلّمة المرددة بین المتباینین أو الأقل و الأكثر، کالشک فی مفهوم زید المردد بین زید بن عمرو و زید ابن خالد، و الشک فی ان النهار تنتهی بغیاب القرض أو بذهاب الحمرة المشرقیة، و الشک فی مفهوم الرضاع الموجب لنشر الحرمة فی انه ما بلغ عشر رضعات، أو خمسة عشر رضعة، و فی مفهوم الکر المردد قدره بین ما یساوی سبعة و عشرين شبراً، أو ثلاثة و أربعین تقریباً، إلى غیر ذلك من الأمثلة، فلا یصح استصحاب المفهوم المردد بین المفهومین بعد موت زید بن عمرو، و لا استصحاب النهار بعد غیاب القرض، و لا استصحاب عدم تحقق الرضاع المحرم بعد تحقق عشر رضعات، و لا عدم کرية الماء بعد بلوغه الحد الأول، کل ذلك لما ذکرنا من انتفاء الأثر الشرعی فیما هو المشکوک، و انتفاء الشک فی البقاء فیما له الأثر الشرعی، لکونه دائراً بین المقطوعین.

است، در این حال اگر آن زیدی که موضوع حکم بود، زید بن خالد باشد دیگر نماز شکر واجب نیست ولی اگر موضوع حکم زید بن عمرو باشد، چون هنوز زنده است باید نماز شکر را بخواند.

اکنون فرض کنید که این مکلف راه تحقیق ندارد یا لازم نیست تحقیق کند، آیا مکلف می‌تواند در اینجا استصحاب جاری کند؟ به این معنا که آن زیدی که با حیاتش نماز شکر واجب بود، قبلاً قطعاً موجود بود، شک می‌کند آیا آن زید مُرده است یا خیر، استصحاب حیات زید کند پس هنوز باید نماز شکر بخواند.

محقق عراقی رحمته الله می‌گوید نمی‌توان در اینجا استصحاب جاری کرد، به همان محذوری که گفته شد؛ زیرا موضوع استصحاب باید عنوان تفصیلی باشد و عنوان اجمالی که احد الفردین یا فرد مردّد باشد اثری ندارد، پس نمی‌تواند موضوع استصحاب باشد و فرد تفصیلی هم حداقل این گونه است که در بقائش شک نداریم؛ زیرا اگر موضوع حکم، زید بن خالد بود قطعاً مرده است و شکی نداریم و اگر زید بن عمرو بود قطعاً زنده است و دیگر شک نداریم. بنابراین به دلیل اینکه شک در بقاء نداریم و امر بقاء، دائر بین قطعین است، پس نمی‌شود استصحاب کرد.

همچنین در صورتی که اجمال مفهوم، ناشی از تردّد بین اقل و اکثر باشد که در فقه مصادیق زیادی دارد، استصحاب جاری نیست. یکی از مثال‌های بارز آن در کتاب الصلاة و کتاب الصوم است که آیا پایان نهار، استتار قرص است یا ذهاب حمره‌ی مشرقیه (به نحو شبهه‌ی مفهومیه)؟

شارع فرموده است: «نماز ظهر و عصر را در روز بخوانید» و یا فرموده است: «**أَيُّمُوا الصَّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ**»، شب چه زمانی محقق می‌شود؟ آیا آن گونه که عامه و بعض شیعه می‌گویند، استتار قرص است یا آن گونه که مشهور شیعه می‌گویند تحقق شب با ذهاب حمره‌ی مشرقیه است؟ مفهوم «النهارة» مردّد بین اقل و اکثر است؛ اقلش استتار قرص است و اکثرش ذهاب حمره‌ی مشرقیه است که ظاهراً حدود هجده، نوزده دقیقه با استتار قرص فاصله دارد و می‌شود دو نماز در آن فاصله خواند تا قضاء لازم نباشد.

اگر کسی نتوانست از ادله به دست آورد که پایان نهار کدام است، آیا می‌تواند بقاء نهار را استصحاب کند؟ محقق عراقی رحمته الله می‌گوید نمی‌توان استصحاب جاری کرد؛ چون شک در بقاء ندارد؛ زیرا اگر این واژه یعنی «نهار» برای قصیر باشد، قطعاً از بین رفته است؛ زیرا استتار قرص شده است و اگر برای طویل باشد یعنی ذهاب حمره‌ی مشرقیه، قطعاً محقق نشده است و امر دائر بین قطعین است و نهار علی‌الاجمال هم

دارای اثر نیست چون اثر مربوط به عناوین تفصیلیه است.

نظیر این مثال، در باب نکاح چنین است که اگر کسی شک کند آیا رضعات محرّمه که باعث حرمت می‌شود، ده رضعه است یا پانزده رضعه؟ و فرضاً از ادله نتوانست استفاده کند، مرجع او استصحاب نیست؛ زیرا رضاع محرّم اگر ده رضعه باشد، قطعاً محقق شده است و اگر پانزده رضعه باشد قطعاً محقق نشده است، پس چه چیزی را استصحاب کند؟!

مثال دیگر اینکه کرّ بنابر فتوای قمیین بیست و هفت وجب است و بنابر فتوای مشهور، چهل و سه وجب إلا ثمن وجب است و فرضاً نتوانیم مقدار آن را از ادله به دست آوریم، آیا می‌توانیم استصحاب عدم تحقق کرّیت کنیم تا چهل و سه وجب؟ مرحوم عراقی می‌فرماید خیر؛ زیرا اگر کرّ معنایش بیست و هفت وجب باشد قطعاً کرّ محقق شده است و اگر معنایش چهل و سه وجب باشد، قطعاً محقق نشده است و شک در بقاء نداریم.

سپس محقق عراقی رحمته الله از این سخن فراتر رفته^۱ و می‌گویند: نه تنها این قاعده در استصحاب فرد مردّد و شبهه‌ی مفهومیّه‌ی مردّد بین اقل و اکثر یا مردّد بین متباینین مفید است، بلکه در همه‌ی اصول جاریست. به تعبیر خودشان «یجری فی عامّة الأصول، لا طراد وجه المنع فی جمیعها» وجه منع در همه‌ی اصول جاری است. و سپس این مطلب را تبیین می‌کنند.

مقرّر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی

۱. نهاية الأفكار، ج ۴، ص ۱۱۷:

ثم ان ما ذكرنا من المنع المذكور لا يختص بالاستصحاب، بل يجرى في عامّة الأصول، لا طراد وجه المنع في جميعها (و يترتب) على ذلك ...